

حشکول معرفت

کتابات معروضات [۲]

«تجلی»

مؤلف و گردآورنده: رضا خوش نعت

ناشر: مؤلف

سرشناسه: خوش بخت، رضا، ۱۳۳۶ -

عنوان و پدیدآور: کشکول معرفت، کلمات معروشات/ گردآورنده خوش بخت؛ ویرایش رضا خوش بخت.
مشخصات ظاهری: سبزواری: کشکول معرفت، کلمات معروشات؛ ۱۳۹۵؛ ج: جدول، نمودار.

شابک: (جلد ۲) ۸-۵۷۸۰-۰۰۴-۶۰۰۰-۹۷۸

شابک (دوره) ۲-۵۷۸۲-۰۰۴-۶۰۰۰-۹۷۸

یادداشت پشت جلد به انگلیسی: KASHKOL MAREFAT KALAMATON MAROSHATON- VOLUME ۲ Tajalli- REZA KHOSHBAKHT

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما

یادداشت: ج ۲ چاپ اول، ۱۳۹۵

یادداشت: کتابنامه

موضوع: ۱. وجود - ج ۲. تجلی - ج ۳. آفرینش - ج ۴. معرفت - ج ۵. خلیفه الله - ج ۶. دعا و عبادات - ج ۷. معاد

مدرجات: اسلام - مطالب گونه گون ISLAM - MISCELLANEA

اسلام - عقاید - مطالب گونه گون ISLAM - DOCTRINES - MISCELLANEA

اسلام - عقاید - مباحث قرآنی - مطالب گونه گون ISLAM - DOCTRINES - QUR'ANIC TEACHING - MISCELLANEA

عنوان دیگر: تجلی

موضوع: حلقه

رده بندی کنگره: ۱۱۸BP / ج ۲۹

رده بندی دیویی: ۲۱۷

شماره کتابخانه ملی: ۱۹۶-۴۳۵

- کتاب:..... کشکول معرفت، کلمات معروشات، جلد دوم
- عنوان دیگر:..... تجلی
- مؤلف:..... خوش بخت
- تحقیق و تنظیم و ویرایش:..... خوش بخت
- ناشر:..... مؤلف
- تعداد مجلدات:..... هفت جلد
- حروف نگاری و صفحه آرای:..... خوش بخت
- چاپخانه:..... دقت، مشهد مقدس
- تعداد صفحه:..... ۷۵۵
- نوبت چاپ:..... اول
- سال نشر:..... فروردین ۱۳۹۶
- شابک (دوره):..... ۹۷۸-۶۰۰۰-۰۴-۵۷۸۲-۲
- شابک (جلد دو):..... ۹۷۸-۶۰۰۰-۰۴-۵۷۸
- تیراژ:..... ۱۰۰۰ نسخه
- قیمت تک جلدی:..... ۵۳۰۰۰ تومان
- قیمت دوره:..... ۳۶۰۰۰ تومان

همه حقوق طبع محفوظ است *

آدرس: سبزواری، خیابان حضرت آیت الله سیادت، چهارراه فرودگاه، سیادت یازده پلاک ۳۰

تلفن: ۴۴۴۴۰۸۳۳

پست الکترونیکی: reza.khoshbakht31@gmail.com

فهرست اجمالی موضوعات

فهرست ابجالی موضوعات	۵
مقدمه	۹
بخش هفتم - جلاله	۲۱
فصل یکم - وجه الی الله - وجه الی المهیة الامکانیه	۲۳
فصل دوم - قائم و مه حیثی بودن خدای سبحان بر تمامی جهات	۲۴
فصل سوم - وجه خداوند سبحان جهت معین نیست	۲۸
فصل سوم - همه جهات و سوره از آن خداست	۳۵
فصل چهارم - وجه الله در گفتار فقیهان و نماز گزاردن داخل کعبه	۳۹
فصل پنجم - جمیع صور مظاهر الهیه است	۴۴
بخش هشتم - تجلی ذات و صفات خداوندی	۶۱
فصل یکم - در بیان تجلی ذات و صفات خداوندی	۶۳
فصل دوم - فیض خدا انقطاع ندارد و دائم التجلی است	۷۷
فصل سوم - اگر تجلی خدا واقع شود وجود به کلی از بین می رود	۷۹
فصل چهارم - انسان کامل واسطه جامع دو طرف	۱۱۵
فصل پنجم - پرتوی تفسیری از آیه «وَمَا رَمِيتَ إِذْ رَمِيتَ»	۱۱۷
فصل ششم - تجلی در صورت علم خدا و تجلی در صورت مخلوق	۱۱۹
فصل هفتم - قضا و قدر و اراده خداوندی	۱۲۵
فصل هشتم - طریق تصفیه و ریاضت و انواع تجلی	۱۴۳
فصل نهم - تجلی صوم و بازگشت به حق تعالی	۱۵۷
فصل دهم - طهارت هشداری بر مقامات معلوم و تجلیات شریف	۱۶۳
فصل یازدهم - وصول به حضرت خداوندی بی اتصال و انفصال	۱۶۹
فصل دوازدهم - تجلی جمال قرآن و جذبه الطاف الهی	۱۷۷

بخش نهم- طرحی کلی از عالم آفرینش	۱۸۳
توصیف آفرینش در بیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع)	۱۸۵
فصل یکم- طرحی کلی از آفرینش	۱۹۲
فصل دوم- افعال و اعمال معین و مخلوق در علم حق	۲۴۲
فصل سوم- تنزیه خداوندی از وصف	۲۵۲
فصل چهارم- مکر باری تعالی	۲۵۵
بخش دهم- آفرینش نور و ظلمت	۲۷۵
حمد الهی به سبب آفرینش	۲۷۷
فصل یکم- ظهور نور حق	۲۷۸
فصل دوم- پرتوی تفسیری از آیات سوره نور در بیان نور و ظلمت	۲۸۴
فصل سوم- خدا نور آسمان ها و زمین	۳۰۹
فصل چهارم- خداوند خلق را در ظلمت آفرید	۳۳۳
فصل پنجم- پرتوی تفسیری «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ...»	۳۳۶
فصل ششم- پرتوی تفسیری «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ...»	۳۴۵
فصل هفتم- حقیقت انتقال و ادبار عقل و جهل کلی و جزئی	۳۶۰
فصل هشتم- مشاهدات انواع و مراتب ظلمات و مراتب آن	۳۷۵
بخش یازدهم- در بیان مبدا مهر داد	۳۸۵
ستایش خداوندی و مراتب افریس در بیان امیرالمؤمنین علی(ع)	۳۸۷
فصل اول- بیان فطرت ارواح و مراتب و معرفت آن	۴۰۴
فصل دوم- شرح ملکوتیان و مدارج آن	۴۱۵
فصل سوم- در ظهور عوالم مختلف از ملک و مراتب	۴۲۴
فصل چهارم- در بدایت خلقت قالب انسان	۴۳۷
فصل پنجم- بدو تعلق روح به قالب	۴۵۴
فصل ششم- در چگونگی تعلق جان انسان به عالم طریقت	۴۷۵
فصل هفتم- آزادی روح از دام طبیعت، موهبت الهی	۴۷۸
فصل هشتم- مراحل شگفت انگیز آفرینش انسان	۴۸۰
فصل نهم- مراحل تکامل جنین در رحم مادر	۴۸۹
بخش دوازدهم- حدوث عالم	۵۰۱
الست بریکم کرامت و بلی احسان خدا	۵۰۳
فصل یکم- مسبوق به عدم زمانی بودن حدوث و وجود عالم	۵۰۴
فصل دوم- حکمت ایمانی، و دلیل قرآنی بر حادث زمانی جهان	۵۱۵
فصل سوم- خلقت عالم کبیر همانند عالم صغیر (انسان) است	۵۱۹
بخش سیزدهم- عالم صغیر نسخه و نمودار از عالم کبیر	۵۲۳

- ۵۲۵ کمال قدرت و بیان حکمت خداوندی
 ۵۲۶ فصل یکم- مراتب اجمال و تفصیل کتاب تکوینی با کتاب تدوینی
 ۵۲۸ فصل دوم- وجود چهار عنصر اصلی جهان در بدو آفرینش
 ۵۳۰ فصل سوم- آمیختگی اصول اولین: چهار خود اصول عدد است
 ۵۳۱ فصل چهارم- آدمی عالم صغیر است یا عالم کبیر
 ۵۳۳ فصل پنجم- عوالم بالائین و زیرین و نظائر آنها در انسان
 ۵۳۶ فصل ششم- عالم کبیر و عالم صغیر
 ۵۴۳ فصل هفتم- چگونگی آفرینش آدم و عیسی
 ۵۴۷ بخش چهاردهم- در بیان مراتب انسان عالم صغیر
 ۵۴۹ فصل یکم- انسان و مراتب انسان عالم صغیر
 ۵۵۶ فصل دوم- ارواح و جسم و مزاج آدمی
 ۵۵۸ فصل سوم- موالید چرا سه قسم آمدند و زیاد و کم نیستند
 ۵۶۳ فصل چهارم- انسان صغیر نسخه و نمودار انسان کبیر
 ۵۶۹ شرح اصطلاحات و تعبیرات عرفانی
 ۵۷۱ شرح اصطلاحات و تعبیرات عرفانی
 ۷۱۵ فهرس
 ۷۱۷ فهرست اصطلاحات و تعبیرات عرفانی شرح شده مجموعه
 ۷۲۳ فهرست آیات
 ۷۳۱ فهرست کتب مجموعه کشکول معرفت
 ۷۳۹ فهرست منابع
 ۷۴۵ فهرست آدرس منابع در مجموعه حاشیه
 ۷۴۹ فهرست تفصیلی موضوعات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدًا وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ مَوْلَانَا الْحُجَّةَ بْنَ
 الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام، أَعْتَنَ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

رسمی نهاده این دل. هر بار می نویسد من هر چه می نویسم، او «یار» می نویسد
 از هر خط خوشی چون، من مشقه می نویسم او یک «یار» و بی نهایت، تکرار می نویسد
 «یا هو» ز حضرت ما. ماندم میان «یار» کاین دل ز «یار» آیا، یا «یار» می نویسد؟

هستی نگاشته بی بدیل خداوند است که از سر خامه قدرتتش در زیباترین
 صورت ممکن فروچکیده، و اثری است که در پرتوی واحد، سلسله‌ای از وجودهای
 بی‌شمار را نظم بخشیده است. قدرت خلق و ایجاد انسان به‌عنوان خلیفه
 خداوندی، در راستای حکمت الهی و کمال انسانی است؛ یعنی: خداوند انسان‌های
 بافضیلت را مظهر جمال و زیبایی خود قرار داده و اخلاص بافضیلت آن‌ها را
 به‌عنوان آینه‌ای از زیبایی خود خلق کرده است. چون بنای او بر خلق موجود
 جامع همه کمالات وجودات قرار گرفت که مشتمل بر اسماء حسناى الهی و
 صفات برین او باشد، همچنین برای بسط و گسترش مملکت خلق و ایجاد و
 رحمت، و اهتزاز پرچم قدرت و حکمت، تجلی ممکنات و آفرینش موجودات و
 تسخیر و نشر امور، امر بر این شد که موجودی به نام انسان را نایب خود سازد تا

در دخل و تصرف و رهبری و ... از باری نیابت نماید «فقضی الله سبحانه بتخلیف نائب ینوب عنه فی التصرف». ^۱ این توانایی خلق اثر به نحو عام و نوشتن به نحو خاص، در وجود انسان، تحقق بخش کاروان معرفتی است که وصف انفصال توالی زمان‌ها را از میان برمی‌دارد و با حفظ سلسله کاروان، بر آن پیکری واحد می‌بخشد. نگاشتن، پیوستن به کاروان معرفتی هستی، و ایجاد حلقه‌ای تازه در سلسله این کاروان است. بزرگان با نگاشته‌های خود، این سلسله را قوام بخشیده‌اند. به هم پیوسته‌اند و با الهام از منبع اصلی علم و معرفت، بر غنای این سلسله افزوده‌اند حتی هر اثری که از برای رد و نقض و حاشیه و جرح اثری نگاشته می‌شود خود اخل در پیکره این کاروان است. زمینیان قدسی، چشم و چراغ و سرپای این کاروان‌اند.

انس با قلم و لوح و کتابت و تم، برخورداری از معانی مفرده و مرکبه کتاب مبین، و پی بردن به رموز و رازهای آن، اولین چیزی است که نصیب رهروان مکتب تقدیس می‌شود، آن هنگام که مناسبات الهی به تربیت نوباوگان ارواح عالی تعلق می‌گیرد، روزی‌شان را از سینه ملکوت حن نوش می‌کنند و از لطایف رحمت و رضوان و از غذای لطیف روحانی برخوردار می‌گردند و در پوشش حروف مفرده بر طریق رمز و اشاره به مقاصد اهل بشارت، دست می‌نهند مبادا که اغیار بر اسرار آگاه گردند. آن‌هایی که در عالم اسرار و معدن انوار، اهل حرم نمی‌توانند باشند، بر لوح ارواح آن‌ها هم با حروف مجمل و مفرد می‌نگارند با سبک و سیاق پیشینیان و با اشتغال به هنرهای نیاکان و کتابت به شیوه ایشان در ذکر باشند و به منازل و مقامات آن‌ها ارتقاء یابند. با آیات الهی هدایت شوند و نزد پروردگار خود باز گردند. ^{۲، ۳}

۱ - پریچهره حکمت یا زیبایی‌شناسی در مکتب صدرای ترجمه علی بابایی.

۲ - الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی چاپ دوم، مکتبه

المصطفوی، قم ۱۳۶۸ هجری شمسی، ج ۷، ص ۴۱.

۳ - مقدمه حمایل محفل انس، ترجمه شواهد الربوبیه، ص سیزده - چهارده

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱ (به خاطر

بیابور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد.»

چون مراد و حکم یزدان غفور بی ز صدی را نتوان نمود پس خلیفه ساخت صاحب سینه‌ای پس صفای بی حدودش داد او دو عالم افراخت اسپید و سیاه در میان آن دو لشکرگاه رفت همچنان دور دوم هابیل شد همچنین این دو عالم از عدل و جور ضد ابلیس کشید و خصم او چون درازای جنگی آمد ناخوشش پس حکم کرد آتش بی را و نکر دور دور و قرن قرن در فریق سال‌ها اندر میانشان حارب بود آب دریا را حکم سازید جان تا که فرعون را به آن فرعونان همچنین تا دور و عهد مصطفی ﷺ هم نکر سازید از بهر ثمور هم نکر سازید بر قوم عاد هم نکر سازید بر قارون ز کین حلیمی زمین شد جمله قهر لقمه‌ای را که ستون این تن است چون که حق قهری نهد در نان تو این لباسی که ز سرما شد مجیر تا شود بر تن ترا جبهه شگرف تا گریزی از و شق هم از حریر تو دو قلّه نیستی یک قلّه‌ای

بود در قدمت تجلی و ظهور و آن شه بی مثل را ضدی نبود تا بود شاهیش را آیینهای وانگه از ظلمت ضدش بنهاد او آن یکی آدم دگر ابلیس راه چالش و پیکار آنچه رفت رفت ضد نور پاک او قایل شد تا به نمرود آمد اندر دو دور و آن دو لشکر کین گزار و جنگجو فیصل آن هر دو آمد آتشش تا شود حل مشکل آن دو نفر تا به موسی و به فرعون غریق چون ز حد رفت و ملامت می‌فزود تا که ماند که برد زین دو سبق آب دریا غرقشان کرد آن زمان بسا ابوجهل آن سهپه دار جفا صدهای که جانشان را در ریودر خیزد، تیزرو یعنی که باد ترویدر دش چو اژدها زمین برد قارون و گنجش را به قعر دفع تیغ جانان چون جوشن است چون خنق آسمان بگیرد در گلو حق دهد او را مزاج زمهریر برد همچون یخ گزنده همچو برف زو پناه آری به سوی زمهریر غافل از قصه عذاب ظلمه‌ای

امیر حق آمد به شهرستان و ده
 مانع باران میباش و آفتاب
 که بمردیم اغلب ای مهتر امان
 چون عصا را مار کرد آن چست دست
 سنگ در تسبیح آمد بر شتاب
 منکسر آن دید و فر ناورد سر
 تو نظر داری و لیک امعانش نیست
 زین همی گویند نگارنده فکر
 آن نمیی گویند که آهن کوب سر
 تن به سر دت سوی اسرافیل ران
 در خیال ریس که گشستی مکتسی
 او خود از این محرم معزول بود
 گر ز خود وار لبت خود معزول گشت
 هین سخن ها تو به رب نایب است
 چیست امعان چشم را که زدن روان
 آن حکیمی را که جگر بند در تن
 یاروان شد خود به ساری ها
 دو لقب را او بر این هر دو نهاد
 در بیان آن که بر فرمان

خاننه و دیسوار را سیاه مده
 تا بدان مرسل شدند امت شتاب
 باقی اش از دفتر تفسیر خوان
 گر ترا عقلیست این نکته بسی است
 از میان اصمبیین ز آن آفتاب
 دشمنی او کور کسردش از نظر
 چشمه افسرده است و کرده ایست
 که بکن ای بنده امعان نظر
 لیک ای پیولاد بر داود گردد
 دل فسر دت رو به خورشید جنسان
 تک به سوفسطائی بد ظن رسی
 شد ز حس معزول و محروم از وجود
 از وجود حسن خود مفصول گشت
 گر بگویی خلیق را رسوایی است
 چون ز تن جان رست گویندش روان
 باز رست و شد روان اندر چمن
 همچو موش از زاویه در زاویه
 هر فرق ای آفرین بر جانش باد
 گر گلی را خار خواهد آن شسود

حق را تجلیاتی است ذاتی و اسمایی و صفاتی و اسماء و صفات را دولت هایی
 است که حکم و سلطنت آن به گاه ظهور در عالم پدید آید؛ و شکی نیست در
 این که آخرت همانا به ارتفاع حجب و ظهور حق و وحدت حقیقه به حصول رسد،
 بدان گونه که هر شیء در آن، به صورت حقیقی خویش ظاهر گردد و حق از باطل
 جدا شود، که یوم فصل است و یوم قضاء؛ و محل این تجلی و ظهور آن روح است؛
 و از اینجا بایسته آید که به گاه وقوع این تجلی در آن فانی گردد، و به فناء آن،
 جمیع در آن فانی گردد، و به فناء آن، جمیع مظاهر آن نیز به فناء رسد. قال الله
 تعالی: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ

شَاءَ اللَّهُ^۱ و آنان کسانى اند که قیامت کبرى بر ایشان سبقت یافته است. از اینجا است که گفته اند: هر شیء به اصل خویش بازگردد. قال الله عزوجل: ﴿وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۳ ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾^۴ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^۵ و این به زوال تعینات خلقیه و فناء وجه عبودیت در وجه ربوبیت بود. همچون تعین قطرات به گاه وصول به دریا، و ذوبان جلد به گاه طلوع شمس حقیقت. قال الله تعالى: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِينَ﴾^۶

عزیزالدین کاشانی گمید: مراد از تجلی، انکشاف شمس حقیقت حق است تعالی و تقدس از تیرم رفعت بشری به غیبت آن؛ و مراد از استتار، احتجاب نور حقیقت به ظهور صفات بشری و تراکم ظلمات آن. بعضی گفته اند: «التجلی رفع حجبہ البشریه لا ان یتلون ذات الحق عز وجل؛ والاستتار ان یکون البشریه حائله بینک و بین شهود الغیب». (تجلی یعنی رفع حجاب های بشری، نه آن که ذات حق تعالی هر آنی به رنگی و طوری درآید؛ و استتار آن است که جنبه بشریت میان تو و شهود غیب حائل گردد).

و تجلی سه قسم است: یکی تجلی ذات، و علامت آن از قایای وجود سالک چیزی مانده بود، فناء ذات و تلاشی صفات است در سطحات انوار آن؛ و آن را صعقه خوانند، چنان که حال موسی (علیه السلام) که او را بدین تجلی از خود بستند و فانی

۱- سورة زمر، آیه ۶۸.

۲- سورة آل عمران، آیه ۱۸۰.

۳- سورة قصص، آیه ۸۸.

۴- سورة رحمن، آیه ۲۶-۲۷.

۵- سورة انبیا، آیه ۱۰۴.

۶- قیصری، شرح فصوص، ترجمه فارسی، ص ۷۸.

کردند: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾^۱ چون از حق تعالی طلب رؤیت و مشاهدۀ ذات کرد و هنوز به بقای بعدالفنا نرسیده بود و بقایای صفات وجودش برقرار، به دلالت ﴿اَرْنٰی﴾ به وقت تجلی نور ذات بر طور نفس، وجودش متلاشی و متدکدک [مندک] گشت، و بقیه‌ای که طالب رؤیت و مشاهده بود برخاست؛ و اگر از بقایای وجود فانی به کلی منخلع شده باشد و حقیقتش بعد از فنای وجود به بقای مطلق واصل گشته، به نور ازلی ذات ازلی را مشاهد کند؛ و این خلعتی است که خاص رسول ﷺ بخشیدند، و شربتی است که خاصه او را چشانیدند؛ و از صیابات این جام جرعه‌ای در کام جان خواص متابعان ارجمند،^۲ فرمود که: «عبدالله کانک تراه». (خدای را بندگی کن، چنان که او را ببینی) این معنی اقتضای تفضیل ولی بر نبی نکند. چه ولی این مرتبه نه به خود یابد، بلکه در کمک متابعت رسول ﷺ یابد. عبدالله عمر رضی الله عنه وقتی در طواف بود و یکی بر وی سلام برد، جواب نداد. بعد از آن با وی اظهار شکایت کرد. عبدالله گفت: «کنا نترأی»^۳ فی ذلک المكان». (ما در آن مکان خدای را می‌دیدیم).

قسم دوم از تجلیات، تجلی صفات است؛ و نسبت آن اگر ذات قدیم به صفات جلال تجلی کند از عظمت و قدرت و کبریا و جبروت، خشوع و خضوع بود: «اذا تجلی الله لشیء خضع له». (هرگاه خداوند بر چیزی تجلی کند، آن چیز در برابر او خاشع شود)؛ و اگر به صفات جمال تجلی کند، از رأیت و رحمت و لطف و کرامت سرور و انس بود؛ و معنی این نه آن است که ذات ازلی تعالی و تقدس به تبدل و تحول موصوف بود، تا وقتی به صفت جلال متجلی شود و وقتی به صفت جمال. ولکن بر مقتضای مشیت و اختلاف استعدادات گاهی صفت جلال ظاهر بود و صفت جمال باطن و گاهی برعکس.

قسم سوم تجلی افعال است؛ و علامت آن قطع نظر از افعال خلق و اسقاط اضافت خیر و شر و نفع و ضرر بدیشان و استواء مدح و ذم قبول و رد خلق. چه مشاهده مجرد فعل الهی خلق را از اضافت افعال به خود معزول گرداند.

و اول تجلی که بر سالک آید در مقامات سلوک؛ تجلی افعال بود، و آنگاه تجلی صفات، و بعد از آن تجلی ذات؛ زیرا که افعال، آثار صفات اند و صفات، مندرج در تحت ذات. پس افعال به خلق نزدیک تر از صفات بود و صفات نزدیک تر از ذات؛ و شهود تجلی افعال را محاضره خواهند و شهود تجلی صفات را مکاشفه و شهود تجلی ذات را مشاهده. مشاهده، حال ارواح است و مکاشفه، حال اسرار و محاضره، حال قلب. ^۱ گفته اند: «علامه تجلی الحق للاسرار هو ان لا يشهد السر ما يتسلط له تعبر به يحويه الفهم. فمن عبر او فهم، فهو خاطر استدلال لا ناظر اجلال». (ذاتاً تجلی خداوند به اسرار و نهاد بندگان آن است که درون بنده چنان مقهور تجلی شد که از خود بی خود گشته و فهم و شعور ظاهری او مقهور گردد، و هرگاه آن حالت را بآورد عبیر و بیان کند و دریابد، آن خاطر استدلالی او باشد نه مشهود اجلال) و مشاهده از کسی درست آید که به وجود مشهود قایم بود نه به خود. چه حدثان را با قوت تجلی نور قدم نتواند بود.

فبدالينظر كيف لاه فلم يطبق نظر الى هـ ورده اشـ جانه
(خواست که جلوه روی او را بنگرد، طاقت توجه نداشت و باغم و اندوه بازگشت)

تا شاهد در مشهود فانی نشود و بدو باقی نگردد مشاهده این نتواند کرد. آورده اند که قومی از قبیله مجنون بعد از مشاهده آثار حرکت فراق و شدت اشتیاق بر چهره احوال مجنون، روزی به شفاعت سوی قبیله لیلی رفتند و گفتند: چه شود اگر لحظه ای دیده مجنون به مشاهده جمال لیلی منور و مکتحل گردد؟ قوم لیلی گفتند از این قدر ضنتی نیست و لکن مجنون خود طاقت دیدار لیلی

ندارد. عاقبت او را حاضر کردند و گوشه خرگاه لیلی برداشتند. نظرش بر عطف دامن لیلی آمدن همان بود و افتادن بی خود همان.

فی الجمله تجلی حق سبحانه تعالی سبب استتار خلق است و استتارش موجب ظهور خلق. چنان که گفته اند: «اذا تغیبت بدا و ان بدا غیبتی». (هرگاه غایب شوم، او ظاهر گردد؛ و هرگاه او ظاهر گردد مرا در پرده غیب بپوشاند). پس هرگاه که حق تعالی به افعال خود متجلی شود افعال خلق در آن مستقر گردد؛ و هرگاه که به صفات متجلی گردد صفات و افعال خلق در آن مستتر گردد؛ و هرگاه که به ذات متجلی شود ذات و صفات و افعال خلق در آن مستتر گردد؛ و حکیم مطلق از جهت مصلحت عالم حکمت و توسیع آثار رحمت بر خواص حضرت خود، بقایای صفات نفوس که مانع استتارند باقی گذارد، تا رحمتی بود هم در حق ایشان و هم در حق دیگران؛ «اما در حق ایشان، تا به مصالح نفوس قیام نمایند و به بقای آن درجات قرب حاصل کنند؛ و اما در حق دیگران، تا در عین فنا و بحر جمع متلاشی و مستغرق نشوند و توسط بنابر سبب انتفاع دیگران گردد؛ و بدین معنی شیخ رحمته الله تصریح کرده است و گفته: «الحق تعالی ابقی علی الخواص موضع الاستتار رحمه منه لهم ولغيرهم فامالهم فلا بهم به يرجعون الی مصالح النفوس، و اما لغيرهم لانه لولا مواضع الاستتار لم ينتفع بهم لاستغراقهم فی جمع الجمع و بروزهم لله الواحد القهار». (حق تعالی برای خاص رحمت، بر بندگان خاص خود و دیگر بندگان، موضع استتاری باقی نهاد. خواص را زیرا که بدان استتار به مصالح خلق بازگردند و خلق بدانها مراجعه کنند برای هدایت؛ یعنی به سبب مستور ماندن مراتبی از سلوک، آن‌ها را از فناء کلی بازداشت تا به واسطه جنبه یلی الخلقی بتوانند خلق را هدایت کنند؛ و دیگران را، زیرا که اگر آن مواضع نباشد، خلق از آن‌ها بهره‌مند نگردند؛ زیرا در مقام جمع الجمع مستغرق شوند)؛ و بعضی علمای صاحب دل گفته‌اند: استغفار رسول صلی الله علیه و آله طلب این ستر بود تا مستغرق عین شهود نگردد؛ و به واسطه وجود بشریت مردم از او منتفع شوند، و

حق تعالی به جنسیت نفس رسول ﷺ بر امت منت نهاد که فرمود: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۱

در شرح گلشن راز آمده است که تجلی آثاری آن است که به صورت جسمانیات که عالم شهادت است، از بسائط علوی و سفلی و مرکبات به هر صورت که باشد حضرت حق را ببند و در حین رؤیت جزم داند که حضرت حق است. تجلی افانی آن است که حضرت حق به صفتی از صفات فعلی که صفات ربوبیت است، متجلی شود، و اکثر آن است که تجلیات افعالی متمثل به انوار متلونه نماید، یعنی حضرت حق را به صورت نور سبز و کبود و سرخ و زرد و سفید ببند؛ و تجلی صفاتی آن است که حضرت حق به صفات سبعة ذاتیه که حیات، علم، قدرت، اراده، سمع، بصر و کلام است متجلی شود و گاه باشد که در تجلی صفاتی نور سیاه نماید، یعنی حق را متمثل به صورت نور سیاه ببند؛ و تجلی ذاتی آن است که در آن تجلی فانی مظان شود و علم و شعور و ادراک مطلقاً نماند و تجلیات مذکور بر حسب صفا اوقات متمثلی علیه متفاوت است، اگر حضرت حق را مظهر خود ببند تجلی کامل است و اگر خود مظهر حق شود و ببند که خود حضرت حق است، اتم و اکمل است و در حقیقت است که: «رأیت ربی فی احسن صورہ». (پروردگارم را در بهترین صورت‌ها دیده).^۲ راقی گوید:

با تجلی جلالش محو گردد کائنات با نهیب باد صرجه بکی دارد نفیر
تاب نور او ندارد چشم عقل دوربین طاقت خورشید ندارد شمشاد حفاش ضریر
صد تجلی کرده هر دم بی تماشای بصر صد هزاران راز گفته بی تقاضای سمیر
مولوی گوید:

تجلی کن که تا سرمست گردند کند اجزای عالم مست شوری

۱- سورة توبه، آیه ۱۲۸.

۲- عزیرالدین کاشانی، مصباح‌الهدایه، ص ۱۲۹-۱۳۲.

۳- لاهیجی، شرح گلشن راز، ص ۱۵۰.

چو دریای عتسب تو بچو شد بر آید موج طوفان از تنووری
 خلایق همچو کشت و تو بهاری به تو یابد شقایقشان ظهوری
 شاه نعمت‌الله گوید: تجلی عبارت است از آنچه ظاهر شود بر قلوب از انوار
 غیوب.^۱

مولوی گوید:

عشق مطلق سر ز جیب غیر بیرون می کند وین همه چون و چرا را یار بی چون می کند
 خواه عشقی نام نه خواهی عدم خواهی وجود اوست لیک افسانه‌ها پیدا به افسون می کند
 بر شهود خود وجودش را چو جلوه می دهد خویشتن را بر جمال خویش مفتون می کند
 ظاهر و باطن به هم بنموده اندر پیش خلق نام ایشان ظاهراً لیلی و مجنون می کند
 لعل روی ام و صد جان به یکدم می دهد غمزه خونریز او هر لحظه صد خون می کند
 خواجه عبدالله نوید تجلی برقی است که چون تابان گردد عاشق از تابش وی
 ناتوان گردد. تجلی آید ای بر دل آگاه آید. هر که را خبر پیش، تجلی را در وی اثر
 بیش. تجلی صفات، عاشق را پدید کند و تجلی ذات، عاشق را مست کند. تجلی
 صفات ویرا نیست کند و تجلی ذات ویرا هست کند، و به محبوب خود وصل کند.
 (رسایل خواجه عبدالله انصاری، ص ۳۵).^۲
 در بادیه وصال آن شهره نگار جان بازانند عاشقان رخ یسار
 مانند منصور انبیا الحق گویان در هر کنجی هزار سر بر سر دار

﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾

۱- اصطلاحات، ص ۶۴.

۲- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۲۲۳-۲۲۷.